

سبک زندگی به مثابه عرصه توانمندسازی: تبیین تحولات سبک زندگی زنان بر اساس مدل توانمندسازی کبیر

فاطمه سادات حسینی^۱

حفیظ الله فولادی^۲

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی مفهوم توانمندسازی زنان و نقش آن در تحولات سبک زندگی است. بدین منظور، مدل توانمندسازی کبیر (۱۹۹۹) به عنوان یکی از جامع ترین رویکردهای موجود در حوزه توانمندسازی زنان انتخاب شد و تحولات سبک زندگی در نسبت با آن، بر اساس روش پژوهش اسنادی، تحلیلی، بررسی گردید. داده ها از طریق مطالعه و بررسی اسناد، شامل منابع کتابخانه ای، مقالات، پایان نامه ها و پایگاه های اینترنتی، گردآوری شدند. یافته ها نشان داد که تحول در سبک زندگی زنان از طریق تعامل پویای سه بُعد منابع، عاملیت و دستاوردها محقق می شود. دسترسی به منابع مادی، الگوی مصرف و سبک زندگی را تغییر می دهد؛ درحالی که وجود منابع انسانی آگاه، به انتخاب های آگاهانه تر منجر می شود. همچنین، منابع اجتماعی امکان دسترسی زنان به فرصت های جدید را فراهم می کنند. از سوی دیگر، اعمال انواع مختلف عاملیت نیز سهم بسزایی در این تحول دارد؛ به طوری که عاملیت منفعل در قالب مقاومت پنهان در برابر هنجارهای محدودکننده ظاهر می شود، عاملیت فعال در تصمیم گیری مستقل برای انتخاب سبک زندگی تجلی می یابد و عاملیت تحول آفرین به تغییر ساختارهای محدودکننده می انجامد. دستاوردهای ناشی از توانمندسازی زنان نیز به نوبه خود موجب تحول در عرصه های مختلف سبک زندگی می شوند؛ به گونه ای که توانمندسازی در ابعاد فردی، اعتماد به نفس زنان را برای انتخاب های بهتر افزایش می دهد. توانمندی زنان در عرصه خانوادگی، به تغییر در سبک تصمیم گیری، فرزندپروری و تعامل با همسر می انجامد و دستاوردهای اجتماعی توانمندسازی نیز مشارکت آنان را در عرصه عمومی افزایش می دهد.

واژگان کلیدی: توانمندسازی، توانمندسازی زنان، مدل توانمندسازی کبیر، سبک زندگی، عاملیت

Doi: 10.22034/jl.2025.527851.1759

۱. دانشجوی دکترا، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران. «نویسنده مسئول».

elmvaakhlaq@yahoo.com

۲. استادیار گروه جامعه شناسی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ایران.

hfooladi@rihu.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۸

مقدمه

سبک زندگی از مفاهیم نسبتاً جدیدی است که از دهه ۱۹۸۰ به بعد وارد دایره اصطلاحات رایج زبان انگلیسی شد. این مفهوم برای اشاره به اموری گوناگون، از فعالیت‌ها، شیوه آموختن ارزش‌ها و شیوه کسب و بیان فردیت گرفته تا نحوه تعامل با سایر گروه‌ها، شیوه زیستن و اعمال حق آزادی انتخاب افراد، به کار می‌رفت (ر.ک: کرومپتون،^۱ ۱۹۹۸).

این اصطلاح در حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و مطالعات فرهنگی به کار رفته و عنصر مشترک این رویکردها، تأکید بر رفتار است. سبک زندگی مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری نسبتاً پایدار تعریف شده است که از بینش‌ها و ارزش‌های انسان تأثیر می‌پذیرد و به صورت عینی در رفتار او نمود می‌یابد. سبک زندگی در حوزه‌ها و محدوده‌های وسیعی نفوذ می‌کند (فعالی، ۱۴۰۰، ۱۳۲) که توانمندسازی زنان یکی از این حوزه‌هاست.

توانمندسازی زنان مفهومی چندبُعدی است و هدف آن، دسترسی بیشتر زنان به دانش، منابع اجتماعی و اقتصادی و مشارکت بیشتر آنان در فرایندهای تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی است (کبیر،^۲ ۲۰۰۵). این مفهوم در ادبیات بین‌المللی، ناظر بر تغییر تقسیم کار جنسیتی و دسترسی برابر به غذا، خدمات بهداشت و درمان، آموزش، فرصت‌های شغلی، مالکیت اراضی و دیگر دارایی‌ها و نیز رسانه‌هاست. شواهد کشورهای مختلف نشان می‌دهد که زنان در بسیاری از ابعاد توسعه، مانند تحصیلات، اشتغال، قدرت اجتماعی و سیاسی و برخورداری از رسانه‌ها، نسبت به مردان در وضعیت پایین‌تری قرار دارند (کوئینگ^۳ و همکاران، ۲۰۰۷). از این رو، برنامه‌ها و سیاست‌های ناظر بر توانمندسازی زنان تأثیر عمیقی بر جنبه‌های مختلف سبک زندگی، از جمله استفاده از خدمات بهداشتی، دارند؛ امری که می‌تواند با پیامدهای سلامت باروری مرتبط باشد (بلانس،^۴ ۲۰۰۱).

تحولات اجتماعی و اقتصادی دهه‌های اخیر، به‌ویژه در جوامع درحال توسعه، سبک زندگی زنان را دستخوش تغییرات اساسی کرده است. این تحولات در ابعاد گوناگونی، از جمله الگوی مصرف، فعالیت‌های فراغتی، روابط خانوادگی و مشارکت اجتماعی، تجلی یافته‌اند. آن‌ها نه تنها بازتابی از دگرگونی‌های ساختاری جامعه‌اند، بلکه می‌توانند به عنوان

1. Crompton

2. Kabeer

3. Koenig

4. Blanc

عرصه‌ای برای تحلیل توانمندسازی زنان نیز در نظر گرفته شوند. با این حال، درک جامع این تحولات مستلزم به‌کارگیری چارچوب‌هایی نظری است که بتوانند پیچیدگی ابعاد مختلف توانمندسازی را تبیین کنند. در این میان، چارچوب سه‌بعدی نایلاکبیر (۱۹۹۹، ۲۰۰۵)، شامل منابع، عاملیت و دستاوردها و رابطه دیالکتیکی میان آن‌ها، به‌عنوان یکی از جامع‌ترین الگوهای مفهومی توانمندسازی زنان، امکان تحلیل چندسطحی این پدیده را فراهم می‌آورد. این چارچوب، ابزار تحلیلی مناسبی برای درک چگونگی تبدیل سبک زندگی به عرصه‌ای برای توانمندسازی زنان ارائه می‌دهد.

اگرچه مطالعات متعددی به بررسی سبک زندگی زنان پرداخته‌اند، کمتر پژوهشی با اتکا به چارچوب جامع کبیر، تحولات سبک زندگی را به مثابه فرایندی توانمندساز تحلیل کرده است. این شکاف نظری زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که توجه کنیم سبک زندگی نه تنها محصول ساختارهای اجتماعی، بلکه عرصه‌ای برای کنشگری و اعمال عاملیت زنان نیز هست. از این رو، این پژوهش در پی آن است که با به‌کارگیری چارچوب کبیر (۱۹۹۹)، به این پرسش اساسی پاسخ دهد که تحولات سبک زندگی زنان چگونه در چارچوب سه‌بعدی منابع، عاملیت و دستاوردها قابل تبیین است و این تحولات تا چه اندازه توانسته‌اند به توانمندسازی زنان در عرصه‌های مختلف زندگی بینجامند. در این راستا، سه پرسش فرعی زیر بررسی می‌شوند:

۱. دسترسی زنان به انواع منابع (مادی، انسانی و اجتماعی) چه تأثیری بر تحول سبک زندگی آنان دارد؟

۲. زنان چگونه از طریق اعمال عاملیت، در شکل‌دهی به سبک زندگی خود ایفای نقش می‌کنند؟

۳. دستاوردهای ناشی از تحول سبک زندگی، در ابعاد مختلف زندگی زنان، چه بازتابی داشته‌اند؟

۱) روش پژوهش

برای پاسخ به پرسش‌های اصلی و فرعی پژوهش حاضر، از روش پژوهش اسنادی بهره گرفته شد. در پژوهش اسنادی، پژوهشگر از اسناد شخصی و رسمی به‌عنوان منبع استفاده می‌کند (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵). اسناد می‌توانند دست‌اول یا دست‌دوم، شخصی، نوشتاری،

غیرنوشتاری یا محرمانه باشند. روش پژوهش اسنادی ممکن است به صورت مستقل یا در کنار دیگر روش های کیفی به کار رود. این روش مستلزم جست و جویی توصیفی- تفسیری است. پژوهشگر، به جای فهم مقاصد و مفاهیم نهفته در متن، آن را به عنوان زبان و گفتمان نوشتاری نویسنده می پذیرد و به آن استناد می دهد (فسایی و عرفان منش، ۱۳۹۴، ۶۹).

تحقیق اسنادی اغلب از سوی دانشمندان علوم اجتماعی برای ارزیابی مجموعه ای از اسناد با توجه به ارزش تاریخی یا اجتماعی آن ها، یا برای خلق روایتی گسترده تر درباره یک رویداد یا فرد، از طریق بررسی اسناد متعدد و مرتبط انجام می شود (اسکات و مارشال، ۲۰۱۵). در ایران نیز پژوهش هایی در قالب کتاب، مقاله و پایان نامه، عمدتاً در حوزه علوم اجتماعی، با استفاده از این روش انجام شده اند (ر.ک: فسایی و عرفان منش، ۱۳۹۴). برخی از موضوعات متناسب با این روش عبارت اند از: گردآوری و طبقه بندی یا نقد نظریات متفکران اجتماعی، مقایسه تطبیقی نظریات مختلف و ارائه گزارش های توصیفی درباره یک مسئله اجتماعی (همان، ۷۱).

در این پژوهش، روش اسنادی برای توصیف و تحلیل نظریات و رویکردهای مرتبط با مفهوم و ابعاد توانمندسازی زنان و نسبت آن با تحولات و بازآفرینی سبک زندگی به کار گرفته شد. داده ها با روش کتابخانه ای و از طریق بررسی مقالات، پایان نامه ها و منابع موجود در پایگاه های داخلی، از جمله نورمگز، SID، مگیران و پرتال جامع علوم انسانی و پایگاه های خارجی شامل ProQuest، ScienceDirect، Springer، Wiley، Taylor & Francis، Scopus، SAGE Journals، Emerald و PubMed گردآوری شدند. معیار انتخاب منابع، مقالات، کتاب ها و پایان نامه های مرتبط و به روز در دو دهه اخیر (از سال ۲۰۰۰ به بعد) با تمرکز بر دو محور توانمندسازی زنان و سبک زندگی به زبان فارسی و انگلیسی بود. کلیدواژه های اصلی جست و جو شامل «توانمندی»، «توانمندسازی»، «توانمندسازی زنان»، «سبک زندگی» و «سبک» بودند. بر این اساس، در مجموع ۵۵ مقاله و پایان نامه فارسی و ۱۱۲ مقاله و کتاب انگلیسی بررسی شدند.

۲) پیشینه نظری پژوهش

الف) رویکردهای توانمندسازی زنان

عمده رویکردها در زمینه توانمندسازی، به طور کلی توانمندسازی هر دو جنس (زنان و مردان) را در برمی گیرند؛ با این حال، شمار محدودی از رویکردها به طور خاص بر مسائل زنان تمرکز کرده

و برای تبیین آن طراحی شده‌اند. کمیسیون زنان و توسعه^۱، توانمندسازی را فرایندی می‌داند که از طریق آن، کنترل بیشتر بر منابع، افزایش قدرت فردی و ایجاد فضاهای گسترده‌تر اجتماعی. سیاسی فراهم می‌شود. توانمندسازی در این رویکرد در دو سطح فردی و جمعی رخ می‌دهد. در سطح فردی، فرد به استقلال بیشتری دست می‌یابد، ظرفیت خودتعیین‌گری را ارتقا می‌دهد و فرصت‌های بیشتری به دست می‌آورد. در سطح جمعی، گروه‌ها توانایی خود را برای تأثیرگذاری بر فرایندهای تغییر اجتماعی افزایش می‌دهند. باین حال، این مدل عمدتاً بر ابعاد فردی توانمندسازی تأکید دارد. این چارچوب، چهار بعد محوری برای توانمندسازی شناسایی کرده است: دارایی‌ها، دانش، اراده و ظرفیت. در این مدل، اراده به عنوان یکی از منابع توانمندسازی در نظر گرفته شده است. همچنین ارزش‌ها، ترس‌ها، اعتماد به نفس و خودپنداره افراد بر اراده آنان تأثیر می‌گذارند. ظرفیت نیز به عنوان برخورداری از فرصت‌هایی برای بهره‌گیری از منابع (دارایی‌ها، دانش و اراده)، تصمیم‌گیری و پذیرش مسئولیت توصیف می‌شود. در این میان، فرایند تصمیم‌گیری می‌تواند نقشی مفید در عملیاتی‌سازی ظرفیت ایفا کند.

در مدل آلسوپ و هاین سونه^۲ (۲۰۰۵)، عاملیت و ساختار فرصت به عنوان دو عامل اصلی مؤثر بر توانمندسازی برجسته شده‌اند. قدرت تصمیم‌گیری مؤثر نیز به این دو مؤلفه وابسته است. باین حال، در این مدل، دارایی‌ها به عنوان شاخص‌هایی از عاملیت در نظر گرفته می‌شوند؛ حال آنکه در دو مدل پیشین، دارایی‌ها به عنوان پیش‌نیاز عاملیت توصیف شده بودند.

فریدمن^۳ (۱۹۹۲) رویکرد توانمندسازی زنان مبتنی بر دانش و قدرت را توسعه داد و ارتباط میان دانش و قدرت را برقرار کرد. فریدمن سه نوع قدرت را معرفی می‌کند: قدرت اجتماعی، قدرت سیاسی و قدرت روان‌شناختی؛ باین حال، ابعاد اجتماعی و روان‌شناختی قدرت، ارتباط بیشتری با مفهوم توانمندسازی دارند. قدرت اجتماعی به مثابه برخورداری از اطلاعات، دانش و مهارت‌ها در نظر گرفته می‌شود. توانمندسازی زنان در این نظریه، به عنوان فرایندی پویا از هنجارهای موجود در جامعه تعریف می‌شود که زنان در آن زندگی می‌کنند تارفاه خود را بهبود بخشند.

در دهه ۱۹۸۰، نظریه پردازان فمینیست و توسعه استدلال کردند که رویکردهای «زنان و توسعه» و «زنان در توسعه» به شکلی کامل و دقیق، به عوامل ساختاری و سازوکارهای تداوم‌دهنده نابرابری‌های جنسیتی توجه ندارند (کونلی^۴ و همکاران، ۲۰۰۰). از این رو، رویکرد

1. Commission of Women and Development

2. Alsop & Heinsohn

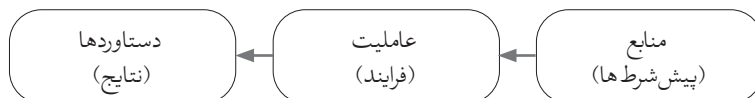
3. Friedmann

4. Connelly

جدیدی با عنوان «جنسیت و توسعه» پدیدار شد. رویکرد جنسیت و توسعه، زنان را تشویق می‌کند تا از طریق سازمان‌های زنان و فعالیت‌های اجتماعی، تغییرات مثبتی ایجاد کنند. این رویکرد بر توانمندسازی زنان تأکید دارد تا آنان برای تغییر و تحول ساختارهایی تلاش کنند که به تبعیض علیه آن‌ها دامن زده‌اند (برن، ۲۰۰۵).

یکی از رویکردهایی که بیش از سایر رویکردها مورد استناد پژوهشگران قرار گرفته و به نظر می‌رسد از جامعیت و عمق بیشتری برخوردار است، رویکرد کبیر (۱۹۹۹، ۲۰۰۵) است. از دیدگاه وی، فرایند توانمندسازی، به افرادی که قدرت‌زدایی شده‌اند، از انتخاب‌های خود محروم بوده‌اند یا در انتخاب‌هایشان محدودیت داشته‌اند، قدرت می‌بخشد و توانایی آنان را برای اتخاذ تصمیمات راهبردی افزایش می‌دهد. افرادی که توانایی اتخاذ تصمیمات راهبردی در زندگی را دارند، اما هرگز قدرت‌زدایی نشده‌اند، صرفاً قدرتمند محسوب می‌شوند، نه توانمند (کبیر، ۲۰۰۵، ۱۴). وجود انتخاب‌های عملی برای دستیابی به نتایج مطلوب، در هسته مفهوم توانمندسازی قرار دارد. کبیر توضیح می‌دهد که برخی انتخاب‌ها از نظر پیامدها اهمیت بیشتری نسبت به دیگر انتخاب‌ها دارند (کبیر، ۲۰۰۵).

وی میان انتخاب‌های مرتبه اول و مرتبه دوم تمایز قائل می‌شود. انتخاب‌های مرتبه اول، مانند ازدواج، فرزنددار شدن و انتخاب شغل، برای گذران زندگی حیاتی محسوب می‌شوند. انتخاب‌های مرتبه دوم معمولاً تحت تأثیر انتخاب‌های مرتبه اول شکل می‌گیرند و از اهمیت کمتری برخوردارند. این انتخاب‌ها، اگرچه برای کیفیت زندگی مهم هستند، چارچوب کلی زندگی را تعیین نمی‌کنند (کبیر، ۱۹۹۹). وی همچنین توضیح می‌دهد که اعمال انتخاب‌های راهبردی نباید توانایی فرد برای تصمیم‌گیری‌های آینده را محدود کند. کبیر سه بُعد توانمندسازی را ترسیم می‌کند و توضیح می‌دهد که این ابعاد، مسیرهای تحقق توانمندسازی هستند. این سه بُعد در شکل زیر نمایش داده شده‌اند:



شکل ۱. چارچوب توانمندسازی زنان (کبیر، ۱۹۹۹، ۲۰۰۵)

الف) منابع (پیش شرط‌ها)

کبیر منابع را به سه دسته مادی، انسانی و اجتماعی تقسیم‌بندی می‌کند. منابع، توانایی اعمال انتخاب را افزایش می‌دهند و ابزاری هستند که از طریق آن عاملیت تحقق می‌یابد. این منابع از طریق نهادها و روابط اجتماعی در جامعه به دست می‌آیند. هنگامی که نهادها و روابط اجتماعی، اقتدار مردانه را ترویج و نابرابری جنسیتی را تقویت می‌کنند، زنان در مقایسه با مردان برای دستیابی به منابع با محدودیت مواجه می‌شوند (کبیر، ۲۰۰۵).

ب) عاملیت (فرآیند)

دسترسی به منابع، پیش شرطی ضروری برای توانمندسازی است؛ اما صرف دسترسی با داشتن کنترل بر منابع تفاوت دارد. این مسئله اغلب در شرایطی مشاهده می‌شود که میان عمل و قانون شکاف وجود دارد؛ زیرا زنان باید توانایی شناسایی و استفاده از این منابع را نیز داشته باشند (مالهوترا^۱ و همکاران، ۲۰۰۲). کبیر از این مفهوم با عنوان «عاملیت» یاد می‌کند و توضیح می‌دهد که فرد دارای قدرت درونی برای تعیین اهداف خود و عمل بر اساس آن‌هاست. این مفهوم معمولاً از طریق توانایی‌های تصمیم‌گیری عملیاتی می‌شود (کبیر، ۱۹۹۹). کبیر با تمایز نهادن میان عاملیت منفعل و فعال، خاطرنشان می‌کند که عاملیت منفعل زمانی شکل می‌گیرد که اقدام در شرایطی با گزینه‌های محدود انجام شود، حال آنکه عاملیت فعال به رفتار هدفمند اشاره دارد. وی همچنین میان عاملیت مؤثر و عاملیت تحول‌آفرین تمایز قائل می‌شود. عاملیت مؤثر به زنان کارایی بیشتری در انجام نقش‌هایشان می‌دهد، حال آنکه عاملیت تحول‌آفرین به آنان این توانایی را می‌بخشد که ماهیت محدودکننده نقش‌های خود را به چالش بکشند و محدودیت‌های پدرسالارانه در زندگی خود را بررسی کرده و به آن‌ها پاسخ دهند (کبیر، ۲۰۰۵).

ج) دستاوردها (نتایج)

کبیر، دستاوردها را به عنوان میزان تحقق توانمندی‌های فرد (یعنی منابع و عاملیت) توصیف می‌کند. نکته اساسی آن است که مشخص شود آیا تفاوت در دستاوردها ناشی از توانایی فرد برای مقابله با نابرابری‌هاست. نه تفاوت در ترجیحات شخصی. یا ناشی از ویژگی‌های فردی مانند تنبلی که در آن قدرت مسئله‌ساز نیست (کبیر، ۲۰۰۵، ۱۹۹۹).

۱۳) پیشینه تجربی پژوهش

در سال های اخیر، برخی پژوهش ها عوامل و راهکارهای توانمندسازی زنان را بررسی کرده اند و در میان یافته های آن ها، ابعادی از سبک زندگی، نظیر سلامت، بُعد سیاسی، ارتباطات و حمایت اجتماعی، سطح تحصیلات، ازدواج و مواردی از این دست، به چشم می خورد. در یک نگاه کلی، عمده مطالعات داخلی و خارجی بر تأثیر توانمندسازی زنان بر ارتقای سطح بهداشت و دسترسی آنان به خدمات مراقبتی، به عنوان یکی از مؤلفه های سبک زندگی، تمرکز داشته اند. برای مثال، بخشی^۱ و همکاران (۲۰۱۷) در پژوهشی به بررسی رابطه میان توانمندسازی فردی و سبک زندگی ارتقا دهنده سلامت در میان زنان عضو سازمان های مردم نهاد در شمال ایران پرداختند. یافته های پژوهش نشان داد که هر دو متغیر توانمندسازی فردی و سبک زندگی ارتقا دهنده سلامت، در میان جامعه مورد مطالعه از وضعیت مطلوبی برخوردار بودند. سروش و عنایت (۱۳۹۲) در بررسی تأثیر متغیرهای ساختاری بر رابطه میان قدرت زنان و فعالیت های سبک زندگی، به این نتیجه رسیدند که متغیرهای ساختاری و زمینه ای، هم بر قدرت زنان در خانواده و هم بر انجام فعالیت های مدرن سبک زندگی در حوزه هایی مانند فراغت، ترجیحات موسیقی و غذا و فعالیت های مرتبط با بدن و سلامت تأثیرگذار هستند. با این حال، متغیرهای ساختاری حتی با کنترل قدرت زنان نیز همچنان اثر مهمی بر انتخاب سبک زندگی آنان دارند.

یکی دیگر از آثار توانمندسازی زنان، افزایش برابری اجتماعی است که می تواند تحولات گسترده ای در سبک زندگی آنان ایجاد کند. تروملروا^۲ و همکاران (۲۰۱۵) مقاله ای مروری در زمینه مطالعات مرتبط با عوامل و متغیرهای توانمندسازی ارائه کردند. یافته های آماری نشان داد که سن، جنسیت، وضعیت تأهل، ملیت، فعالیت اقتصادی، سلامت، قابلیت های خوداظهاری و توانمندسازی جمعی، در تعیین توانمندسازی هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی مؤثر هستند. این یافته ها می توانند در تدوین سیاست های هدفمند در حوزه های جنسیتی، سنی و دیگر عرصه های مرتبط با برابری اجتماعی مفید واقع شوند. راثو^۳ (۲۰۱۴) بررسی کرد که آیا توانمندسازی اقتصادی به افزایش عاملیت کلان زنان منجر می شود یا خیر. وی نشان داد که مشارکت زنان به عنوان نیروی کار، عاملی تعیین کننده برای عاملیت

1. Bakhsi

2. Trommlerová

3. Rao

و رفاه آنان نیست و عوامل دیگری نیز مانند سن و مرحله زندگی (مانند وضعیت زناشویی خود فرد و فرزندان)، موفقیت در بارداری (به ویژه تولد پسر)، طبقه و وضعیت اقتصادی در این زمینه نقش دارند (رائو، ۲۰۱۴، ۱۱).

برخی از مطالعات داخلی به تأثیر برنامه‌ها و سیاست‌های توانمندسازی زنان بر تغییر سبک زندگی آنان اشاره کرده‌اند. برای مثال، مشیر استخاره و همکاران (۱۴۰۰) در پژوهشی کیفی، تغییر در سبک زندگی را به عنوان یکی از راهبردهای ارتقای توانمندسازی زنان شناسایی کردند. قلی‌پور و همکاران (۲۰۱۰) نیز در پژوهشی به طراحی مدل توانمندسازی ۶۰۰ نفر از زنان شهر تهران پرداختند. یافته‌ها نشان داد که تحصیلات بالاتر و داشتن شغل سازمانی، از عوامل تعیین‌کننده سطح توانمندسازی زنان در تهران هستند. مطالعه پورخزایی و همکاران (۱۴۰۲) نشان داد که توانمندسازی زنان دارای شش بُعد است: بُعد روان‌شناختی (آزادی بیان، حق انتخاب، تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، هدفمندی، مدیریت عواطف، مهارت‌های زندگی شخصی، توجه به ارزش وجودی، خودباوری، اعتماد به نفس، حس رضایت، مسئولیت‌پذیری، حل مشکلات شخصی، اخلاقیات، استقلال، روحیه قوی، شخصیت قوی و شجاعت)؛ بُعد اجتماعی (ارتباط، احترام، آگاهی اجتماعی، سواد رسانه‌ای و حضور اجتماعی)؛ بُعد خانوادگی (تعامل، برخورداری از قدرت و مهارت‌های زندگی خانوادگی)؛ بُعد سیاسی (تصمیم‌گیری در سطح کلان و سواد سیاسی)؛ بُعد اقتصادی (شغل و درآمد)؛ و بُعد دانش (توجه به ارزش علم).

۴) یافته‌ها

با توجه به پیشینه پژوهش‌ها، می‌توان گفت تحولات سبک زندگی با توانمندسازی زنان رابطه‌ای مستقیم دارند. مدل توانمندسازی کبیر (۱۹۹۹، ۲۰۰۵) یکی از مدل‌هایی که به بهترین شکل می‌تواند این نسبت را تبیین کند. بر اساس تبیین این مدل در بخش‌های پیشین، می‌توان این نسبت را بر مبنای سه بُعد توانمندسازی در این مدل، یعنی منابع، عاملیت و دستاوردها، نشان داد.

الف) تأثیر دسترسی به منابع بر تحول در سبک زندگی زنان

دسترسی زنان به انواع منابع (مادی، انسانی و اجتماعی)، به عنوان پیش شرط اساسی توانمندسازی از منظر کبیر، تأثیری عمیق و چندلایه بر تحول سبک زندگی آنان دارد. از دیدگاه

کبیر (۲۰۰۵)، منابع، ابزار عینی و ذهنی هستند که توانایی اعمال انتخاب‌های راهبردی را افزایش می‌دهند و از طریق نهادها و روابط اجتماعی در جامعه به دست می‌آیند. منابع مادی شامل دسترسی به درآمد، مالکیت، مسکن و امکانات رفاهی است که به زنان استقلال اقتصادی می‌بخشد. این استقلال، زمینه‌ساز تغییرات محسوس در الگوی مصرف، انتخاب محل سکونت، تغذیه، پوشش و فعالیت‌های فراغتی می‌شود. برای نمونه، پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که مشارکت زنان در اقتصاد جهانی و تحولاتی که این مشارکت در گسترش ایدئالیسم داشته، به افزایش عاملیت زنان برای انتخاب فرزنددار شدن (آلندورف و پاندیان،^۱ ۲۰۱۶) و جدا شدن از همسر (ثورنتون،^۲ ۲۰۰۱) منجر شده است. مطالعات در زمینه دسترسی به منابع و تحولات سبک زندگی نشان می‌دهند که اشتغال زنان و برخورداری از درآمد مستقل می‌تواند تأثیر مثبتی بر سلامت آنان داشته باشد. زنان با کسب جایگاهی مثبت در بازار کار، هم از پاداش بهره‌مند می‌شوند و هم حاکمیت بیشتری بر منابع مالی پیدا می‌کنند؛ این وضعیت، فرصتی عالی برای تغییر در شرایط زندگی آنان فراهم می‌سازد (آربر، ۱۹۹۱). سه نظریه مثبت پشتیبان این مطالعات عبارت‌اند از: نظریه اعتلای نقش، نظریه بسط نقش و نظریه تجمیع نقش. همچنین، سازمان بین‌المللی کار،^۳ مشارکت زنان در بازار کار را با توسعه، آموزش، نرخ باروری و دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی کودکان مرتبط می‌داند. شایان توجه است که این عوامل از جمله مهم‌ترین تعیین‌کننده‌های استقلال زنان در تصمیم‌گیری به شمار می‌روند (چودهوری و کاندو،^۴ ۲۰۲۲، ۶۷).

یکی دیگر از منابع توانمندسازی زنان، دسترسی به تحصیلات عالی است. این عامل، نه تنها فرصت‌های شغلی بهتری برای زنان فراهم می‌کند، بلکه درک آنان از سلامت، تربیت فرزند و مدیریت زندگی را نیز متحول می‌سازد و سبک زندگی مبتنی بر آگاهی و برنامه‌ریزی را ترویج می‌کند. پژوهش‌های داخلی و خارجی نشان داده‌اند که با افزایش سطح تحصیلات، سن ازدواج بالاتر می‌رود، آزادی زنان در انتخاب همسر افزایش می‌یابد، تعداد فرزندان کاهش پیدا می‌کند و الگوی تربیت فرزندان دگرگون می‌شود (ر.ک: سفیری، ۱۳۸۵، ۱۰۱؛ مهریار^۵ و همکاران، ۲۰۰۲؛ پاراشار،^۶ ۲۰۰۵). تحصیلات زنان، با گسترش افق‌های دانش سلامت،

1. Allendorf & Pandian

2. Thornton

3. The International Labour Organization: ILO

4. Chowdhuri & Kundu

5. Mehryar

6. Parashar

الگوهای مصرف و تغذیه خانوار را اصلاح می‌کند. اشتغال سازمانی نیز با ایجاد نظم زمانی، به نهادینه شدن رفتارهای سلامت محور کمک می‌کند. در این میان، تحصیلات و موقعیت شغلی می‌توانند تأثیری منفی نیز به همراه داشته باشند و به بازتعریف ارزش‌های جنسیتی در خانواده بینجامند. برای مثال، تأکید افراطی بر اشتغال و غفلت از نقش‌های خانوادگی، ممکن است به کاهش فرزندآوری منجر شود (مشفق و همکاران، ۱۳۹۵).

با این حال، صرف دسترسی به منابع، به تنهایی تحول کیفی در سبک زندگی را تضمین نمی‌کند. بنابر تأکید کبیر (۱۹۹۹)، دسترسی به منابع با کنترل بر آن‌ها تفاوت دارد و درواقع، این کنترل است که عاملیت واقعی را امکان‌پذیر می‌سازد. برای مثال، ممکن است زنان به منابع مالی دسترسی داشته باشند، اما نتوانند درباره چگونگی هزینه‌کرد آن‌ها به طور مستقل تصمیم بگیرند. همچنین ممکن است از آموزش عالی برخوردار باشند، اما هنجارهای اجتماعی مانع از به‌کارگیری دانش آنان در عرصه عمومی شود. از این رو، مطالعات متعددی نشان داده‌اند که رابطه میان دسترسی به منابع مادی و بهبود شرایط زندگی یا تحول در سبک زندگی زنان، همواره قطعی نیست. برای مثال، در شماری از مطالعات جنوب آسیا، پژوهشگران مشاهده کرده‌اند که حتی زنان دارای بالاترین درآمدها نیز استقلال اقتصادی و اختیار تصمیم‌گیری اقتصادی بر دستمزد خود ندارند (فیلیپس، ۲۰۰۳). نکته دیگر آنکه، «اگرچه منابع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اغلب برای اطمینان از توانمند شدن زنان جوان حیاتی هستند، همواره کفایت نمی‌کنند. بدون توانایی فردی یا جمعی زنان برای شناسایی و استفاده از منابع در راستای منافع خود، این منابع نمی‌توانند به توانمندسازی آنان بینجامند.» (سل و مینوت، ۲۰۱۸).

این شواهد متناقض حاکی از آن است که وراى دسترسی زنان به منابع مادی، عوامل دیگری نیز در رابطه میان توانمندسازی زنان و تحول سبک زندگی آنان نقش دارند. مهم‌ترین عامل، نقش نهادها و ساختارهای اجتماعی در این قبیل جوامع است. در جوامعی که نهادهای مردانه حاکم هستند، این نهادها هنجارهای جنسیتی را بازتولید، نابرابری جنسیتی را تقویت و از تبدیل دسترسی زنان به کنترل مؤثر بر منابع جلوگیری می‌کنند؛ بنابراین، بر اساس رویکرد کبیر، تحول در سبک زندگی تنها زمانی رخ می‌دهد که دسترسی به منابع با تغییر در نهادهای اجتماعی همراه شود تا زنان بتوانند بر منابع به دست آمده، کنترل واقعی داشته باشند.

1. Phillips

2. Sell & Minot

تحول و اصلاح هنجارهای اجتماعی نیز از عوامل مؤثر بر تحول سبک زندگی زنان به شمار می‌رود. هنجارهای اجتماعی، حتی در مواردی که قوانین متری به تصویب رسیده باشند، همچنان مانعی مهم در برابر توانمندسازی اقتصادی زنان هستند (سازمان بین‌المللی کار، ۲۰۱۸؛ جایاچاندرا، ۲۰۲۰^۱). دو مطالعه نیز به طور مستقیم تأثیر مشوق‌ها را بر تغییر هنجارهای مرتبط با آموزش، مهارت‌آموزی و سن مطلوب ازدواج تحلیل کرده‌اند. فیلد^۲ و همکاران (۲۰۱۸) و بوخمان^۳ و همکاران (۲۰۱۸) تأثیر پرداخت‌های تشویقی و اجرای یک برنامه اجتماعی برای آموزش مهارت‌های زندگی و توانمندسازی را بر به تأخیر افتادن سن ازدواج و ترویج آموزش دختران در بنگلادش بررسی کردند. آن‌ها دریافتند که اعطای مشوق‌های اقتصادی به دختران برای حفظ وضعیت تجرد تا ۱۸ سالگی، به تأخیر در ازدواج و فرزندآوری و نیز تداوم تحصیل آنان کمک کرده است. در عین حال، این مطالعات بیش از این توضیح ندادند که تأثیرات منفی این قبیل تحولات در هنجارهای اجتماعی، بر وضعیت رفاه ذهنی-روانی و به طور کلی، بر رشد جامعه چگونه بوده است.

ب) تأثیر عاملیت بر تحول در سبک زندگی زنان

عنصر دیگر در رویکرد توانمندسازی کبیر، عاملیت^۴ است. زنان از طریق اشکال مختلف عاملیت، در شکل‌دهی فعالانه به سبک زندگی خویش ایفای نقش می‌کنند. عاملیت در نظریه کبیر (۱۹۹۹)، به معنای «قدرت درونی برای تعیین اهداف و عمل بر اساس آن‌ها» است و با خودمختاری^۵، که بیشتر به استقلال در تصمیم‌گیری اشاره دارد، تفاوت ماهوی دارد. یکی از پراستنادترین تعریف‌های عاملیت را آمارتیا سن^۶ (۱۹۸۵) ارائه کرده است. وی عاملیت را قابلیت یا آزادی برای دستیابی به اهدافی می‌داند که فرد آن‌ها را مهم می‌شمارد. همچنین، برخی پژوهشگران ریشه‌های مفهوم خودمختاری را در ادبیات روان‌شناسی و فلسفه ردیابی کرده و آن را «عاملی علی بر زندگی خویش» توصیف کرده‌اند (دونالد^۷ و همکاران، ۲۰۱۷).

درحالی‌که بسیاری از پژوهشگران، «عاملیت» و «خودمختاری» را به جای یکدیگر به کار

1. Jayachandran

2. Field

3. Buchmann

4. Agency

5. Autonomy

6. Sen

7. Donald

می‌برند (ر.ک: جهی بوی،^۱ ۲۰۰۰؛ میسون و اسمیت،^۲ ۲۰۰۰)، برخی دیگر خودمختاری را وضعیتی ایستاتر می‌دانند (میشرا و تریپاتی،^۳ ۲۰۱۱). اصطلاح خودمختاری بیشتر در ادبیات تجربی، به ویژه در سنجش قدرت تصمیم‌گیری در خانوار، به کار می‌رود. زنان در جوامع در حال توسعه، اغلب از طریق عاملیت منفعل،^۴ که در شرایط محدودیت‌های ساختاری اعمال می‌شود، سبک زندگی خود را تعدیل می‌کنند. برای مثال، پژوهش‌های میدانی در زمینه اقتصاد خانوار نشان می‌دهد که زنان روستایی بنگلادش، با وجود محرومیت از دسترسی مستقیم به منابع مالی، از طریق مذاکره غیرمستقیم با همسران خود، چه از طریق سکوت و چه با مقاومت پنهان، بر الگوی مصرف خانوار تأثیر می‌گذارند (کبیر، ۲۰۰۵، ۱۵).

این شکل از عاملیت، اگرچه ممکن است به تغییرات چشمگیری منجر نشود، نشان‌دهنده تلاش زنان برای حفظ حداقلی از کنترل در شرایط نابرابر است. در مقابل، عاملیت فعال^۵ زمانی پدیدار می‌شود که زنان با شناسایی فرصت‌ها، آگاهانه برای تغییر سبک زندگی خود اقدام می‌کنند. برای مثال، مطالعه اشتغال زنان در صنایع صادراتی ویتنام نشان داد که دستمزد حاصل از کار، نه تنها الگوی مصرف آنان را تغییر داده، بلکه به افزایش مشارکت در تصمیم‌های خانوادگی و دگرگونی معیارهای ازدواج نیز انجامیده است (کبیر، ۲۰۱۲). این نوع عاملیت، اغلب با دسترسی به منابعی مانند آموزش یا اشتغال تسهیل می‌شود. در سطحی بالاتر، عاملیت مؤثر^۶ به زنان امکان می‌دهد در چارچوب نقش‌های موجود، کارآمدتر عمل کنند. برای مثال، آموزش‌های کارآفرینی زنان را به راه‌اندازی و مدیریت کسب‌وکارهای جدید ترغیب می‌کند و از این رهگذر، زمینه‌ساز تحولی عظیم در سبک زندگی آنان می‌شود (عزیزی، ۱۳۸۹). نکته مهم آن است که اگرچه قدرت زنان در خانواده می‌تواند عاملیت آنان را در انتخاب سبک زندگی افزایش دهد، این کار از طریق سازوکارهای ساختاری و در چارچوب نظام قشربندی اقتصادی-اجتماعی جامعه اعمال می‌شود (سروش و عنایت، ۱۳۹۲). بوردیو (۱۳۹۰، ۲۴۵) سبک زندگی را محصول انتخاب‌های مبتنی بر «سلیقه» می‌داند که به شدت از ساختارهای اجتماعی تأثیر می‌پذیرند. از همین رو، گیدنز با طرح «نظریه بازاندیشانه کنش»، از افراد می‌خواهد با زمینه‌های کنشی، به عنوان عنصری جدانشدنی از عملکرد خود، در ارتباط باشند (۱۳۷۸، ۴۵).

1. Jejeebhoy

2. Mason & Smith

3. Mishra & Tripathi

4. Passive Agency

5. Active Agency

6. Effective Agency

ج) تأثیر دستاوردهای توانمندسازی زنان بر تحول در سبک زندگی

دستاوردهای ناشی از تحول سبک زندگی زنان که در چارچوب مدل توانمندسازی کبیر (۱۹۹۹) قابل ارزیابی است، بازتابی چندبعدی در ابعاد فردی، خانوادگی و اجتماعی زندگی آنان دارد. از دیدگاه کبیر، دستاوردها^۱ به نتایج عینی و ذهنی حاصل از به کارگیری منابع و اعمال عاملیت اطلاق می شود که بیانگر تحقق قابلیت های فرد هستند. در بُعد فردی، مطالعات میدانی نشان می دهند که تحول سبک زندگی به دستاوردهای قابل توجهی در سلامت و رفاه زنان منجر شده است. برای مثال، پژوهشی در هندوراس نشان داد زنانی که به منابع اقتصادی دسترسی داشته و عاملیت فعال را به کار گرفته اند، نه تنها وضعیت تغذیه و دسترسی خود به خدمات بهداشتی را بهبود بخشیده اند، بلکه احساس خودکارآمدی و عزت نفس آنان نیز به طور معناداری افزایش یافته است (کبیر، ۲۰۰۵). همچنین، مطالعه^۲ طالب زاده نوبریان و همکاران (۱۳۹۰) نشان داد که افزایش سطح سواد مادران، آگاهی آنان را درباره تربیت اجتماعی فرزندان ارتقا می دهد و این افزایش آگاهی، در تغییر نگرش آنان مؤثر است.

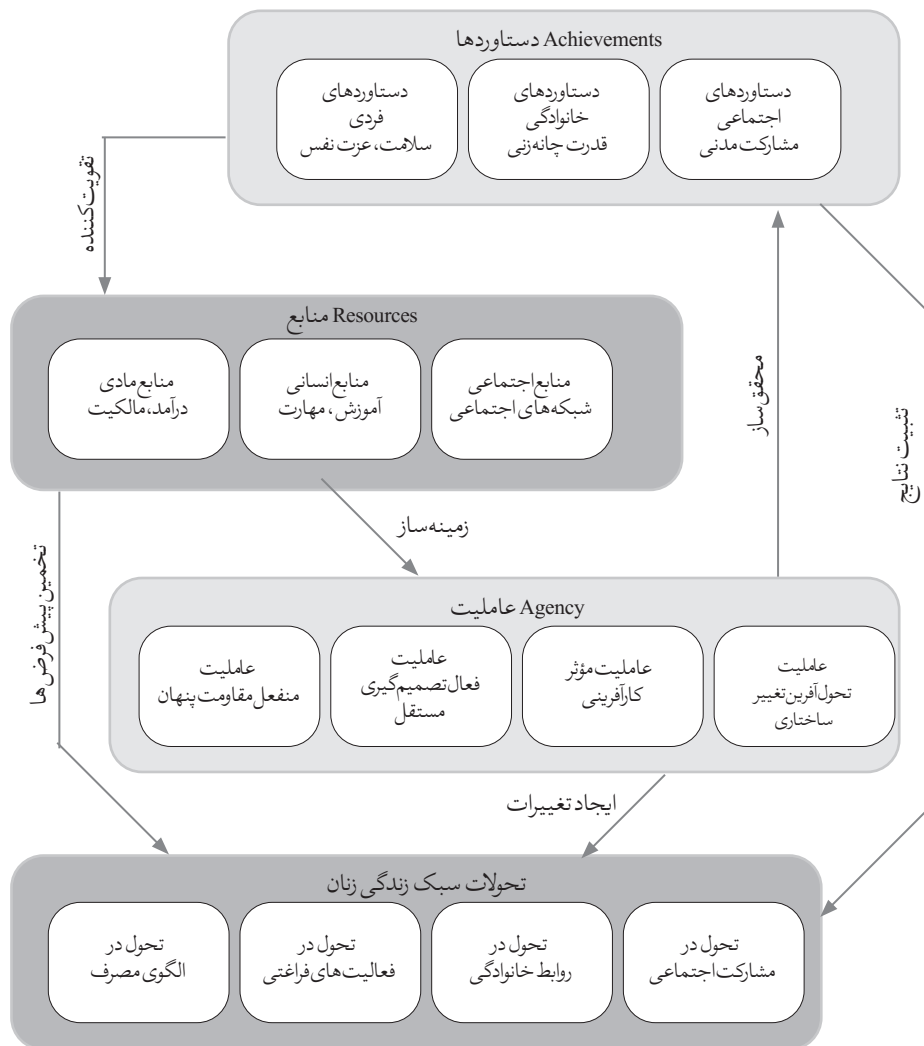
در بُعد خانوادگی و اجتماعی، دستاوردهای ناشی از تحول سبک زندگی زنان در قالب افزایش قدرت چانه زنی، مشارکت در تصمیم گیری های خانوادگی و ایفای نقشی فعال تر در عرصه عمومی نمود یافته است. پژوهش ها در غنا نشان داده اند که زنان دارای درآمد مستقل، نه تنها در تصمیم گیری های مربوط به هزینه های خانوار نقش پررنگ تری ایفا می کنند، بلکه توانسته اند منابع بیشتری را به آموزش فرزندان خود اختصاص دهند؛ این امر به شکستن چرخه فقر بین نسلی کمک کرده است (دارکوا،^۳ ۲۰۱۹). این دستاوردها نشان می دهد که تحول سبک زندگی می تواند به تغییر روابط قدرت درون خانواده و جامعه بینجامد. بنابر تأکید کبیر (۲۰۰۵)، دستاوردهای توانمندسازی باید به گونه ای باشد که نه تنها وضعیت فردی زنان را بهبود بخشد، بلکه جایگاه آنان را در ساختارهای اجتماعی نیز تقویت کند. از این رو، بازتاب دستاوردهای تحول سبک زندگی را نمی توان صرفاً در تعیین کننده های عینی، مانند درآمد یا تحصیلات، مشاهده کرد؛ بلکه این دستاوردها در تغییر روابط اجتماعی، افزایش مشارکت مدنی و تقویت نقش زنان به عنوان عاملان تغییر نیز نمود می یابد. این یافته ها با نتایج پژوهش اسمیت^۳ (۲۰۲۰) نیز همسو است که نشان می دهد زنان با سبک زندگی تحول یافته، نه تنها به دستاوردهای فردی دست یافته، بلکه به الگوهایی برای نسل های بعدی نیز تبدیل شده اند.

1. Achievements

2. Darkwah

3. Smith

بر اساس یافته‌های فوق می‌توان نسبت بین ابعاد مدل توانمندسازی کبیر و تحولات سبک زندگی را در قالب شکل زیر ارائه کرد:



بر اساس مدل توانمندسازی کبیر، تحول سبک زندگی زنان از تعامل پویای سه بُعد منابع، عاملیت و دستاوردها حاصل می شود. دسترسی به منابع مادی، الگوی مصرف و سبک زندگی را دگرگون می کند؛ درحالی که منابع انسانی (آموزش) زمینه ساز انتخاب های آگاهانه تر است و منابع اجتماعی نیز امکان دسترسی به فرصت های جدید را فراهم می آورند. از سوی دیگر، اعمال انواع گوناگون عاملیت نیز در این تحول سهم بسزایی دارند؛ به گونه ای که عاملیت منفعل در قالب مقاومت پنهان در برابر هنجارهای محدودکننده بروز می یابد، عاملیت فعال در تصمیم گیری مستقل برای انتخاب سبک زندگی تجلی پیدا می کند و عاملیت تحول آفرین به تغییر ساختارهای محدودکننده می انجامد. دستاوردهای حاصل از توانمندسازی نیز، به نوبه خود، به تقویت تحول سبک زندگی کمک می کنند. این دستاوردها در سه سطح قابل مشاهده اند: دستاوردهای فردی، مانند افزایش اعتماد به نفس برای اتخاذ انتخاب های بهتر؛ دستاوردهای خانوادگی، از جمله تغییر در روابط قدرت و تصمیم گیری؛ و دستاوردهای اجتماعی، به ویژه افزایش مشارکت در عرصه عمومی. در مجموع، این نمودار نشان می دهد که تحول سبک زندگی زنان، فرایندی پویا و چندبعدی است که از رهگذر تعامل پیچیده این سه بُعد، به صورت چرخه ای تقویت و بازتولید می شود.

۵) نسبت بین توانمندسازی زنان با تحولات سبک زندگی بر اساس آموزه های اسلام

در آموزه های اسلامی، توانمندسازی زنان و تحول سبک زندگی آنان در چارچوبی الهی - انسانی و مبتنی بر مفهوم «مصلحت» تعریف می شود؛ این چارچوب سه بُعد منابع، عاملیت و دستاوردها را در پیوندی عمیق با یکدیگر قرار می دهد. قرآن کریم با تصریح بر حق مالکیت زنان بر درآمد خود و بهره مندی از آن (النساء: ۳۲) و نیز تأکید بر وجوب علم آموزی برای هر زن و مرد مسلمان، دسترسی به منابع مادی و انسانی را از پایه های توانمندسازی زنان می داند. همچنین، با تجویز حضور زنان در عرصه های اجتماعی، از جمله مراسم، محافل سیاسی و فعالیت های خیرخواهانه، همراه با رعایت اصولی مانند پرهیز از اختلاط با مردان و حفظ عفاف در گفتار، رفتار، نگاه و پوشش از سوی زنان و مردان، زمینه توانمندی اجتماعی آنان را فراهم می آورد. این منابع، بستر تحول سبک زندگی هستند. برای مثال، علم که در احادیث از آن به «نور» تعبیر شده است (بحارالأنوار، ج ۱۷، ۲۲۵)، به زنان توانایی می دهد تا در الگوی مصرف، تربیت فرزند و مشارکت اجتماعی، انتخاب هایی آگاهانه داشته باشند. از این رو، میان منابع و دستاوردهای توانمندسازی، رابطه ای مستقیم برقرار است.

در بُعد عاملیت، آموزه‌های اسلامی با به رسمیت شناختن اختیار و ارادهٔ انسان («إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ الانسان: ۳)، زنان را به اعمال عاملیت فعال و تحول آفرین در عرصه‌های خانواده و جامعه تشویق می‌کنند. عرصه‌های اعمال عاملیت زنان در خانواده مواردی چون انتخاب همسر، اختیار در حضانت و شیردهی فرزند، اختیار مشروط در طلاق، مشورت دهی به همسر و فرزندان و نیز ایفای نقش در جامعه‌پذیری فرزندان را دربر می‌گیرد. یکی دیگر از جلوه‌های عاملیت زنان، کنشگری سیاسی آنان است. از آنجا که اسلام، زنان را همانند مردان برخوردار از قوهٔ تعقل می‌داند، از آنان می‌خواهد نسبت به تحولات سیاسی پیرامون خود بی تفاوت نباشند و با بهره‌گیری از ادلهٔ عام ناظر به امر به معروف و نهی از منکر، توان تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت خود و جامعه را به منصفهٔ ظهور برسانند. البته این عاملیت در چارچوب مبانی الهی تعریف می‌شود. به بیان دیگر، هنگامی که از عاملیت زنان در آموزه‌های اسلامی سخن به میان می‌آید، نمی‌توان آن را مستقل از مبانی خاص انسان‌شناختی، از جمله پذیرش تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد، تبیین کرد.

این تفاوت‌ها، زمینه‌ساز تفاوت‌های حقوقی و نیز تفاوت در وظایف زن و مرد در خانواده و جامعه هستند. از همین رو، در عرصهٔ زندگی زناشویی، اسلام وظیفهٔ سرپرستی و «قوامیت» را بر عهدهٔ مرد قرار داده است؛ جایگاهی که در این چارچوب نه یک حق، بلکه تکلیفی (چه بسا سنگین) برای مرد به شمار می‌رود. مدیریت شوهر بر روابط جنسی همسران که یکی از جلوه‌های قوامیت مرد محسوب می‌شود، از آن جهت که احتمال اختلال در تأمین نیازهای جنسی هر دو همسر را کاهش می‌دهد و با صیانت جنسی آنان همراه است، در حفظ ثبات خانواده نقش مؤثری دارد. به بیان دیگر، این محدودیت برای زنان، از یک سو ناظر به پذیرش قدرت بدنی پایین‌تر، حجم و کارکردهای مغز، میزان هورمون‌های مردانه و زنانه است و از سوی دیگر، در راستای تأمین مصلحتی والا، یعنی حفظ ثبات خانواده، تشریع شده است. این الگو همچنین از سرایت اختلافات خانوادگی به عرصهٔ بیرون از خانه جلوگیری می‌کند و مانع آسیب دیدن صمیمیت در خانواده می‌شود (بستان، ۱۳۹۴، ۹۹). با این حال، اسلام ضوابط اخلاقی و قانونی را نیز برای اعمال این وظیفه از سوی شوهران مقرر کرده است تا از گسترش بی ضابطهٔ دامنهٔ آن جلوگیری شود.

مبنای پذیرش تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد، به عرصهٔ مدیریت و رهبری کلان جامعه نیز راه یافته است. بر این اساس، زنان نمی‌توانند عهده‌دار برخی مناصب عالی سیاسی، مانند رهبری و ریاست جمهوری، شوند؛ زیرا این مناصب مستلزم اعمال ولایت و اقتدار بر عموم

جامعه است. علامه طباطبایی، با قول به منشأیی طبیعی برای تصدی مدیریت سیاسی جامعه، غلبه عاطفه بر تعقل را در زنان از عوامل محدودکننده حضور آنان در این مناصب می‌داند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۴، ۲۲۹-۲۳۰)؛ بنابراین، می‌توان گفت تفاوت‌های جسمانی زن و مرد و نیز شرایط ویژه زنان در دوران زایمان، شیردهی و قاعدگی، زمینه مناسب‌تری برای حضور مردان در این مناصب فراهم می‌کند. در مقابل، معاف بودن زنان از پذیرش این مسئولیت‌های دشوار و توصیه به تدبیر امور منزل، از یک سو به تأمین سلامت روحی و روانی آنان و استحکام خانواده کمک می‌کند و از سوی دیگر، با کاهش اختلاط زن و مرد در جامعه، در حفظ سلامت اخلاقی جامعه نیز نقش مؤثری دارد (بستان، ۱۳۹۴، ۱۹۳).

ضمن آنکه در پارادایم اسلامی، قدرت و جلوه‌های آن، از جمله مدیریت، ثروت و منزلت اجتماعی، ارزش‌هایی تبعی و در خدمت سایر ارزش‌های والا تر دینی به شمار می‌روند. از همین جا، تمایز مفهوم توانمندسازی زنان در نگاه دینی با رویکردهای دیگر آشکار می‌شود. در رویکردهای غیردینی، توانمندسازی غالباً با شاخص‌های دنیوی، مانند قدرت سیاسی، کنترل همه جانبه، قدرت چانه‌زنی و تصمیم‌گیری - حتی به بهای آسیب به منافع جمعی - کسب ثروت، پایگاه اجتماعی و مانند آن سنجیده و تعریف می‌شود؛ درحالی‌که این امور، از منظر دینی، ارزشی مستقل ندارند. به علاوه، این موقعیت‌ها، هرچند ممکن است به طور موقت رضایت روانی و ذهنی افراد را تأمین کنند، از آنجا که ارزشی نسبی دارند، نقطه پایانی برای آن‌ها متصور نیست؛ از این رو، نمی‌توان مرتبه‌ای را تصور کرد که در آن گفته شود فرد به نهایت قدرت دست یافته است؛ بنابراین، افراد همواره در نارضایتی از وضعیت کنونی خود به سر می‌برند و برای ارتقای موقعیت خود تلاش می‌کنند. در نظام ارزشی اسلام، چنانچه ارزش‌ها بر اساس امیال و خواسته‌های نفسانی انسان شکل گرفته باشند، قابلیت توجیه عقلانی نخواهند داشت (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ۱۴۶-۱۴۷). همچنین، نظام ارزشی اسلام با اصالت بخشی به دستاوردهای معنوی و اخروی، دستاوردهای محدود و مادی این دنیا را صرفاً مقدمه‌ای برای تعالی روح و رسیدن انسان به کمالات معنوی می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ۱۵۰-۱۵۱). از این گذشته، در نظام ارزشی اسلام، منافع فرد از منافع جامعه جدا نیست؛ به عبارت دیگر، چنانچه توانمندی و قدرت فرد، منافع جمعی را به خطر اندازد، انسان باید گاه منافع فردی خود را فدای مصالح جمعی کند. از این رو، توانمندسازی، هم برای زنان و هم برای مردان، در گرو پایبندی به ارزش‌های الهی، تقدم مصالح جمعی و حرکت در چارچوب مبانی اسلامی است.

نتیجه‌گیری

با بررسی یافته‌های این پژوهش و تحلیل ابعاد مختلف توانمندسازی زنان، می‌توان به این جمع‌بندی رسید که رویکرد حاکم بر فرایند توانمندسازی زنان، نقشی تعیین‌کننده در نتایج و پیامدهای آن دارد. در پژوهش حاضر، مدل پیشنهادی کبیر، مبتنی بر سه بُعد منابع، عاملیت و دستاوردها، در نسبت با تحولات سبک زندگی بررسی شد. یافته‌ها نشان داد که این مدل بر تلقی فرایندی از توانمندسازی استوار است و توانمندسازی زنان، حاصل فرایند کنش متقابل میان منابع، عاملیت و دستاوردهاست. این مدل، هرچند می‌تواند جنبه‌هایی از تأثیر توانمندسازی بر سبک زندگی زنان را تبیین کند، در توضیح پیامدهای متناقض آن با محدودیت مواجه است. از یک سو، دسترسی زنان به منابع مادی و غیرمادی، به استقلال اقتصادی و تغییراتی مثبت در الگوی مصرف، تربیت، سلامت و فعالیت‌های فراغتی آنان منجر می‌شود؛ و از سوی دیگر، شواهدی از تأثیرات منفی آن بر تمایل به فرزندآوری و استحکام خانواده نیز قابل مشاهده است. این دوگانگی در یافته‌ها نشان می‌دهد که توانمندسازی، زمانی می‌تواند به تحول مثبت در سبک زندگی بینجامد که با ارزش‌های بومی و دینی جامعه همسو باشد.

در مقام تحلیل، باید اذعان داشت که رویکردهای رایج فمینیستی رادیکال، با تقلیل توانمندسازی به تقلید از الگوهای مردانه و انکار تفاوت‌های ذاتی زن و مرد، نه تنها به بحران هویت جنسیتی دامن زده، بلکه با تضعیف نهاد خانواده، زمینه‌ساز انواع آسیب‌های اجتماعی نیز شده‌اند. در این رویکرد، توانمندسازی با الگوهای مردانه تعریف می‌شود و در نتیجه، سبک زندگی به سمت فردگرایی افراطی و بحران نقش‌های جنسیتی سوق می‌یابد. برای مثال، هنگامی که اشتغال تمام‌وقت و رقابت شغلی، تنها معیار توانمندی زنان تلقی شود، الگوهای سبک زندگی مرتبط با فرزندآوری، تربیت فرزند و مدیریت خانواده به حاشیه رانده می‌شوند. این امر، نه تنها به کاهش نرخ ازدواج و افزایش طلاق می‌انجامد، بلکه الگوهای فراغت، مصرف و حتی معماری مسکن را نیز متأثر می‌سازد.

از سوی دیگر، سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ سازمان ملل، با ارائه شاخص‌هایی یکسان برای همه فرهنگ‌ها، عملاً تنوع فرهنگی و ارزش‌های دینی جوامع مختلف را نادیده گرفته و به سمت یکسان‌سازی الگوهای سبک زندگی گام برداشته است. به عبارتی دیگر، روح حاکم بر سند ۲۰۳۰، جهانی‌سازی فرهنگ غرب و پذیرش سلطه فرهنگی غرب است (فولادی، ۱۳۹۶، ۸۱).

شاخص‌های جهانی این سند، با بی‌توجهی به تفاوت‌های فرهنگی، به حذف تدریجی مؤلفه‌های بومی سبک زندگی می‌انجامد. برای نمونه، هنگامی که مشارکت اقتصادی زنان صرفاً با شاخص‌های کمی سنجیده شود، سبک‌های زندگی مبتنی بر اقتصاد خانوار، مشاغل خانگی و نقش مادری در نظام‌های آماری نادیده گرفته می‌شوند. این امر به گسست از الگوهای فرهنگی-دینی و جایگزینی آن‌ها با سبک زندگی استاندارد غربی می‌انجامد. این در حالی است که آموزه‌های اسلامی، با به‌رسمیت شناختن تفاوت‌های زیستی و روانی زن و مرد، در پی تحقق «عدالت محوری» به جای «برابری محوری» است. در این پارادایم، توانمندسازی واقعی زنان نه در نفی این تفاوت‌ها، بلکه در بهره‌گیری از آن‌ها برای ایجاد تعادل در ابعاد مختلف سبک زندگی معنا می‌یابد. بر این اساس، الگوی مصرف متعادل و مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی، جایگزین مصرف‌گرایی افراطی می‌شود و فعالیت‌های فراغتی نیز در جهت تحکیم روابط خانوادگی سامان می‌یابد، نه تضعیف آن.

در پایان، با توجه به تحولات نوین سبک زندگی در ایران، نهادهای متولی امور زنان می‌توانند برنامه‌های توانمندسازی را در سه سطح بازطراحی کنند. در سطح خرد، با توجه به گرایش به زندگی شهری و اشتغال تمام‌وقت، طراحی بسته‌های آموزشی مدیریت زمان و منابع، با تأکید بر تقویت مهارت‌های دیجیتال، کارآفرینی الکترونیکی و مشاغل خانگی هوشمند، می‌تواند در دستور کار قرار گیرد. در سطح میانی، با توجه به تغییر الگوی مصرف و افزایش هزینه‌های زندگی، ایجاد صندوق‌های اعتباری مشترک خانوادگی می‌تواند به استقلال اقتصادی و کاهش فشارهای معیشتی بینجامد. در سطح کلان نیز، با توجه به تحولات جمعیتی و کاهش نرخ ازدواج، اصلاح مقررات اشتغال بر اساس الگوی کارانعطف‌پذیر برای زنان، ضرورتی انکارناپذیر است.

منابع

قرآن کریم.

۱. بستان، حسین. (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی جنسیت با رویکردی اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲. بوردیو، پی‌یر. (۱۳۹۰). تمایز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: ثالث.
۳. پورخزایی، سعیده، مهران، گلنار، احمدی، پروین و عدلی، فریبا. (۱۴۰۲). واکاوی مفهوم توانمندسازی زنان از منظر دانشجویان دانشگاه الزهراء. فصلنامه مطالعات دانشگاه، ۳۱(۳)، ۶۳-۸۴.

۴. سروش، مریم و عنایت، حلیمه. (۱۳۹۲). زنان، ساختار و عاملیت. مطالعات زنان، ۱۱(۴)، ۵۹-۹۰.
۵. سفیری، خدیجه. (۱۳۸۵). زنان و تحصیلات دانشگاهی. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۵(۵۶-۵۷)، ۱۰۱-۱۲۷.
۶. صادقی فسایی، سهیلا و عرفان منش، ایمان. (۱۳۹۴). راهبرد فرهنگ، (۲۹)، ۶۱-۹۱.
۷. طالب زاده نوبریان، محسن، کاظمی، اکرم و موسوی، سیدحسین. (۱۳۹۰). تأثیر میزان سواد و آگاهی بر نگرش تربیتی مادران درباره تربیت اجتماعی نوجوانان شهر تهران. مطالعات روان شناسی تربیتی، ۹(۱۵)، ۱۲۶-۱۴۲.
۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۹. عزیزی، فیروزه. (۱۳۸۹). نگرشی بر مشارکت زنان در عرصه علم و تکنولوژی در جهان. پژوهشنامه زنان، ۱۱(۱)، ۱۰۷-۱۳۲.
۱۰. فعالی، محمدتقی. (۱۴۰۰). مبانی سبک زندگی اسلامی. تهران: مؤسسه دین و معنویت آل یاسین.
۱۱. فولادی، محمد (۱۳۹۶). بررسی انتقادی سند توسعه پایدار ۲۰۳۰ یونسکو، آثار و پیامدهای آن. معرفت فرهنگی اجتماعی، ۸(۳)، ۷۳-۹۸.
۱۲. گیدنز، آنتونی. (۱۳۷۸). تجدد و تشخص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
۱۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۴۰۳ق). بحارالأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة. تصحیح جمعی از محققان. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۴. مشفق، محمود، مرادی ثانی، قدرت و حسین خانی، سحر. (۱۳۹۵). تحلیلی بر رابطه اشتغال و تمایل به فرزندآوری در بین زنان شاغل در آستانه ازدواج در سطح استان های کشور. فصلنامه جمعیت، ۲۳(۶۵-۶۹)، ۱-۲۴.
۱۵. مشیر استخاره، زهراسادات، نوابخش، مهرداد، ازکیا، مصطفی و وثوقی، منصور. (۱۴۰۰). مطالعه مؤلفه های مؤثر بر توانمندسازی خانوادگی زنان جوان آسیب پذیر شهر تهران. فصلنامه علمی مطالعات راهبردی ورزش و جوانان، (۶۰)، ۵۲۹-۵۴۹.
۱۶. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۸). پیش نیازهای مدیریت اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴). جایگاه آموزه های اسلامی در امور مدیریتی: بیانات علامه مصباح یزدی در جمع انجمن مدیریت اسلامی. بازیابی شده از: <https://mesbahyazdi.ir>

18. Allendorf, K., & Pandian, R. K. (2016). The decline of arranged marriage? Marital change and continuity in India. *Population and Development Review*, 42(3), 435-464.
19. Alsop, R., & Heinsohn, N. (2005). *Measuring empowerment in practice: Structuring analysis and framing indicators*. Washington, DC: World Bank.
20. Arber, Sara. 1991. Class, Paid Employment, and Family Roles: Making Sense of Structural Disadvantage, Gender and Health Status. *Social Science and Medicine* 32: 425-436.

21. Bakhsi, F., Shojaeizadeh, D., Sadeghi, R., Taghdisi, M. H., & Nedjat, S. (2017). The relationship between individual empowerment and health-promoting lifestyle among women NGOs in northern Iran. *Electronic Physician*, 9(2), 3690–3698.
22. Blanc, A. K. (2001). The effect of power in sexual relationships on sexual and reproductive health: An examination of the evidence. *Studies in Family Planning*, 32(3), 189–213.
23. Buchmann, N., Field, E., Glennerster, R., Nazneen, S., Pimkina, S., & Sen, I. (2017). Power vs. money: Alternative approaches to reducing child marriage in Bangladesh: A randomized controlled trial. Retrieved from <https://www.povertyactionlab.org/sites/default/files/research-paper/Power-vs-Money-Working-Paper.pdf>
24. Burn, S. M. (2005). *Women across cultures: A global perspective*. New York, NY: McGraw-Hill.
25. Chowdhuri, P. D., & Kundu, K. (2022). Effect of women's paid work status on their decision-making autonomy: A systematic review and meta-analysis. *Asian Women*, 38(2), 65–102.
26. Commission of Women and Development. (2007). *The women empowerment approach: A methodological guide*.
27. Connelly, P., Li, T. M., MacDonald, M., & Parpart, J. L. (2000). Feminism and development: Theoretical perspective. In J. L. Parpart, P. Connelly, & E. V. Barriteau (Eds.), *Theoretical perspectives on gender and development*. Ottawa: International Development Research Centre.
28. Crompton, R. (1998). *Class and stratification: An introduction to current debates*. Cambridge: Polity Press.
29. Darkwah, A. (2010). Education: Pathway to empowerment for Ghanaian women? *IDS Bulletin*, 41(2), 28–36.
30. Donald, A., Koolwal, G., Annan, J., Falb, K., & Goldstein, M. (2017). *Measuring women's agency* (Policy Research Working Paper No. 8148). Washington, DC: World Bank.
31. Field, E., Glennerster, R., & Nazneen, S. (2018). Economic empowerment of young women in Bangladesh: Barriers and strategies. *Policy in Focus*, 15(1). International Policy Centre for Inclusive Growth.
32. Friedmann, J. (1992). *Empowerment: The politics of alternative development*. Oxford: Blackwell.
33. Gholipour, A., Rahimian, A., Mirzamani, A., & Zehtabi, M. (2010). IMPACT model of women's empowerment. *International Business Research*, 3(1), 57–65.
34. International Labour Organization. (2018). *World employment and social outlook: Trends 2018*.
35. Jayachandran, S. (2020). Social norms as a barrier to women's employment in developing countries (NBER Working Paper No. 27449). National Bureau of Economic Research. <https://www.nber.org/papers/w27449>
36. Jejeebhoy, S. J. (2000). Women's autonomy in rural India: Its dimensions, determinants, and the influence of context. In H. B. Presser & G. Sen (Eds.), *Women's empowerment and demographic processes: Moving beyond Cairo* (pp. 204–238). New York, NY: Oxford University Press.
37. Kabeer, N. (1999). Resources, agency, achievements: Reflections on the measurement of women's empowerment. *Development and Change*, 30(3), 435–464.
38. Kabeer, N. (2005). Gender equality and women's empowerment: A critical analysis of the third

- millennium development goal. *Gender & Development*, 13(1), 13–24.
39. Koenig, M. A., Jamil, K., Streatfield, P. K., Saha, T., Al-Sabir, A., Arifeen, S. E., et al. (2007). Maternal health and care-seeking behavior in Bangladesh: Findings from a national survey. *International Family Planning Perspectives*, 33(2), 75–82.
 40. Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. Newbury Park, CA: Sage.
 41. Malhotra, A., Schuler, S. R., & Boender, C. (2002). *Measuring women's empowerment as a variable in international development*. Washington, DC: World Bank.
 42. Mason, K. O., & Smith, H. L. (2000). Husbands' versus wives' fertility goals and use of contraception: The influence of gender context in five Asian countries. *Demography*, 37(3), 299–311.
 43. Mehryar, A. H., Aghajanian, A., & Tabibian, M. (2002). Women's education, labor force participation and fertility decline in Iran (Working Paper No. 5). Population Studies and Research Center for Asia and the Pacific.
 44. Mishra, N. K., & Tripathi, T. (2011). Conceptualising women's agency, autonomy and empowerment. *Economic and Political Weekly*, 46(11), 58–65.
 45. Parashar, S. (2005). Moving beyond the mother–child dyad: Women's education, child immunization and the importance of context in rural India. *Social Science & Medicine*, 61, 989–1000.
 46. Phillips, A. (2003). Rethinking culture and development: Marriage and gender among the tea plantation workers in Sri Lanka. *Gender & Development*, 11(2), 20–29.
 47. Rao, N. (2014). Caste, kinship, and life course: Rethinking women's work and agency in rural South India. *Feminist Economics*, 20(3), 78–102.
 48. Scott, J., & Marshall, G. (2015). *A supplementary dictionary of social research methods*. Oxford: Oxford University Press.
 49. Sell, M., & Minot, N. (2018). What factors explain women's empowerment? Decision-making among small-scale farmers in Uganda. *Women's Studies International Forum*.
 50. Sen, A. (1985). *Commodities and capabilities*. Oxford: Oxford University Press.
 51. Smith, A. (2020). *Gender equality in changing times: Multidisciplinary reflections on struggles and progress*. Cham: Palgrave Macmillan.
 52. The Sustainable Development Goals Report. (2017). New York: United Nations.
 53. Thornton, A. (2001). The developmental paradigm, reading history sideways, and family change. *Demography*, 38(4), 449–465.
 54. Trommlerová, S., Klasen, S., & Leßmann, O. (2015). Determinants of empowerment in a capability-based poverty approach: Evidence from The Gambia. *World Development*, 66, 1–15.

